

اجرای تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری *

دکتر سیرالله مرادی نوده**

چکیده

بعد از پایان یافتن جنگ جهانی دوم و انحلال دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در سال ۱۳۴۶، محکمه جدیدی به نام دیوان بین‌المللی دادگستری بر اساس منشور ملل متحد، پا به عرصه حیات نهاد که به عنوان ارگان اصلی ملل متحد، مسؤلیت حل و فصل قضائی اختلافات بین‌المللی را بر عهده دارد. آنچه قابل ذکر است اینکه دیوان جدید در طول حیات خود، با موارد متعددی از عدم پذیرش احکام قضائی خود در عرصه‌ی بین‌المللی مواجه شده است. اگر چه در منشور ملل متحد راه حلی برای این مشکل ارائه شده است، ولی به لحاظ کلی بودن آن و اینکه مکانیزم لازم برای آن مشخص نشده است و از طرفی امتیازات داده شده به اعضای دائم شورای امنیت (وتو)، هرگونه اقدام عملی را در این زمینه منتفی می‌سازد، لذا کشوری که حکم دیوان به نفع آن صادر شده، به لحاظ امتناع کشور بازنده در حکم، از اجرای آن حکم، در مواردی از رسیدن به حق خود که به موجب حکم دیوان به رسمیت شناخته شده محروم می‌شود، و این یکی از معضلات موجود در عرصه بین‌المللی است.

واژگان کلیدی: دیوان بین‌المللی دادگستری، شورای امنیت ملل متحد، سازمان ملل متحد، اجرای احکام، منشور ملل متحد، اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

* دریافت ۸۱/۹/۱۶؛ پذیرش ۸۲/۶/۴.

** استادیار دانشگاه شهرکرد. moradinodeh@yahoo.com

مقدمه

به دنبال جنگ جهانی اول، به منظور حل و فصل قضائی اختلافات بین‌المللی و به موجب ماده ۱۴ میثاق جامعه ملل، دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری بوجود آمد. این دیوان تا سال ۱۹۳۹ و شروع جنگ جهانی دوم به کار خود ادامه داد و در طول حیات خود تعداد ۳۲ حکم در دعاوی ترافیعی و ۲۲ نظریه مشورتی و ۳۰ قرار صادر نمود و هیچکدام از احکام و نظرات دیوان با مشکل عدم اجرا از سوی کشورهای بازنده در حکم، مواجه نگردید.

اگرچه ارکان مختلف سازمان ملل متحد، از جمله شورای امنیت و مجمع عمومی، بر طبق وظایف و اختیارات مندرج در منشور، در مواردی که ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی به مخاطره بیفتد، با توسل به روشهای سیاسی، می‌توانند اختلافات بین‌المللی را حل و فصل نمایند. ولی دیوان بین‌المللی دادگستری، بعنوان یک ارگان قضائی ملل متحد، از جایگاه ویژه‌ای در منشور برخوردار است. چرا که تنها امیدواری برقراری صلح و امنیت دائمی در عرصه بین‌المللی، با برقراری عدالت بین‌المللی از طریق حقوق بین‌الملل میسر می‌باشد. به عبارت دیگر، یک جهان سازمان یافته بدون عدالت سازمان یافته، نمی‌تواند دوام بیاورد. به همین دلیل است که دیوان بعنوان یک رکن اصلی، و تنها رکن قضائی ملل متحد ایجاد شده است و تمام اعضاء ملل متحد نیز خود به خود (*ipso facto*) عضو اساسنامه دیوان محسوب می‌شوند.

مواد ۹۲ تا ۹۶ منشور ملل متحد، مقررات اساسنامه دیوان که ضمیمه منشور بوده و جزء لاینفک آن بشمار می‌رود و مقررات نظامنامه که توسط دیوان تهیه شده است، آئین کار دیوان را تنظیم می‌کنند، مواد ۹۴ تا ۹۶ منشور، مقرراتی را در رابطه با اجرای احکام، تصمیمات و نظرات مشورتی دیوان را در بر دارد. ماده ۵۹ اساسنامه دیوان نیز، احکام دیوان را برای طرفین دعوی الزام‌آور دانسته است. ولی آنچه قابل ذکر است، اینکه بعضاً کشورهای، علیرغم پذیرش صلاحیت دیوان در امر رسیدگی به اختلافات بین‌المللی، چه از طریق معاهدات دو جانبه یا چند جانبه و چه از طریق صدور اعلامیه یک جانبه پذیرش صلاحیت اجباری دیوان، از پذیرش و اجرای حکم دیوان خودداری می‌نمایند، به همین دلیل است که دیوان نتوانسته است، پاسخگوی نیاز جامعه جهانی باشد. از این رو ضرورت بررسی مکانیزم‌های موجود و مشکلات و نارسائی‌های آن و نیز ارائه الگوی جدیدی برای اجرای احکام دیوان احساس می‌شود که این مقاله نیز تلاشی در همین باره است.

بحث و بررسی مشکلات موجود

بعد از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۶، دیوان بین‌المللی دادگستری، به موجب ماده ۹۲ منشور ملل متحد، نه تنها به عنوان جانشین بلکه به عنوان ادامه دهنده راه دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری تشکیل شد. دیوان یکی از ارکان ششگانه^۱ و رکن اصلی^۲ و قضائی ملل متحد بشمار می‌رود.^۳

مواد ۹۴ تا ۹۶ منشور ملل متحد، مقرراتی را در رابطه با اجرای احکام و تصمیمات و نظرات مشورتی دیوان در بر دارد. در بند ۱ ماده ۹۴ آمده است که تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری، برای طرفین دعوی الزام‌آور است، و در بند ۲ همان ماده، شورای امنیت سازمان ملل متحد، به عنوان ضامن اجرای احکام دیوان قرار داده شده است. اما آنچه قابل ذکر است اینکه دیوان در طول حیات خود با موارد متعددی از عدم پذیرش احکام و تصمیمات خود مواجه شده است، در حالیکه اینگونه موارد در دوره حیات دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری به چشم نمی‌خورد. احکام دیوان در پرونده‌های ذیل:

دعوی انگلیس علیه آلبانی در قضیه کانال کورفو^۴، دعوی انگلیس علیه ایسلند در قضیه صلاحیت ماهیگیری^۵، دعوی آمریکا علیه ایران در قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی آمریکا در ایران^۶ و دعوی نیکاراگوئه علیه آمریکا در قضیه فعالیتهای نظامی و شبه نظامی

۱. ماده ۷ منشور ملل متحد.

۲. در طول جنگ جهانی دوم، از سال ۱۹۸۲، فکر احیای مجدد دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری یا تشکیل یک نهاد قضایی جدید، مورد توجه قرار گرفت. در اعلامیه مسکو، در سال ۱۹۴۳، آمریکا، انگلیس، شوروی (سابق) و چین به ضرورت تاسیس یک سازمان بین‌المللی بر اساس اصل تساوی حاکمیت تمامی کشورهای صلح دوست تاکید کردند. در کنفرانس دمبارتن اکس، در اکتبر ۱۹۴۴، برای تاسیس محکمه‌ای به عنوان رکن اصلی قضایی سازمان جهانی جدید، بحث‌هایی صورت گرفت و پیشنهادهایی ارائه شد. در کنفرانس یالتا در فوریه ۱۹۴۵، کمیته حقوقی مرکب از ۴۴ کشور برای تهیه اساسنامه‌ای محکمه بین‌المللی تشکیل شد. اساسنامه پیشنهادی کمیته حقوقی در حد بسیار وسیعی از اساسنامه دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری الهام گرفته بود. در کنفرانس سانفرانسیسکو اساسنامه دیوان همزمان با پذیرش منشور ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ مورد پذیرش قرار گرفت. بر اساس منشور، دیوان جدیدی تشکیل شد؛ ولی این دیوان ادامه دهنده وظایف دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری بود.

۳. در حال حاضر 191 کشور عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری هستند.

4. Corfu Channel Case, 1949.

5. the Fisheries jurisdiction case, 1974.

6. Us Diplomatic and Consular Staff in Tehran, 1984.

امریکا در نیکاراگوئه^۱، از سوی کشورهایی که حکم علیه آنها صادر شده، اجرا نشده است (روزن^۲، ۱۹۹۷، ص ۲۴۱). در قضیه نیکاراگوئه، امریکا حتی قبل از اینکه رأی صادر بشود، اعلام کرد که حاضر به اجرای حکم دیوان نیست و آن را به فرض صدور، نخواهد پذیرفت (ILM, 1985, p. 846).

دستورات موقتی دیوان برای اقدامات تأمینی نیز، در هیچ یک از پرونده‌های مطرح شده در نزد دیوان، از سوی کشورهای ذیربط اجرا نشده است (روزن، همان، ص ۲۱۴). دیوان به موجب بند ۱ ماده ۴۱ اساسنامه خود، برای حفاظت و پاسداری از حقوق طرفین دعوی، می‌تواند قرارداتی برای اقدامات موقتی صادر بکند و این قرارها در انجام وظایف قانونی دیوان و حمایت از منافع طرفین دعوی از ضررهای احتمالی غیرقابل جبران، نقش تعیین کننده و مهمی دارند (همان، ص ۲۰۱). به عبارت دیگر، قرارهای موقتی از این جهت اهمیت دارند که بستر لازم را برای دیوان جهت صدور حکم نهائی فراهم می‌آورند. هرچند که کشورها ملزم به اجرای تعهدات معاهده‌ای خود در عرصه بین‌المللی می‌باشند و قرارهای دیوان هم به موجب بند ۱ ماده ۹۴ منشور و هم از این جهت که تعهدات معاهده‌ای محسوب می‌شوند، برای کشورهای طرف دعوی بویژه برای کشوری که قرار علیه آن صادر شده، الزام‌آور می‌باشند. ولی در بسیاری از موارد، قرارهای دیوان از جمله در پرونده‌های زیر به مورد اجرا گذاشته نشده است (همان): دعوی انگلیس علیه ایران در قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس^۳، دعاوی استرالیا و نیوزیلند علیه فرانسه در قضیه آزمایشات هسته‌ای^۴، دعوی نیکاراگوئه علیه امریکا، دعوی یونان علیه ترکیه در قضیه فلات قاره دریای اژه^۵، دعوی امریکا علیه ایران و پرونده مربوط به معاهده، راجع به جلوگیری و مجازات جرایم نسل‌کشی^۶ مشکل عدم پذیرش فقط به احکام نهائی و قرارهای موقتی مربوط به اقدامات تأمینی دیوان محدود نمی‌شود، بلکه این مشکل حتی در مورد نظرات مشورتی دیوان نیز پیش می‌آید.

دیوان بین‌المللی دادگستری، به موجب ماده ۹۶ منشور می‌تواند، بنا به درخواست شورای

1. *Militari and Paramilitari Activities in and Against Nicaragua Case*, 1986.

2. *Rosenne*.

3. *Anglo _ Iranian Oil Co. Case*, 1951.

4. *Nuclear Tests cases*, 1973.

5. *Aegean Sea Continental Shelf case*, 1976.

Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of

6. *Genocide case*, 1993.

امنیت، مجمع عمومی و یا بنا به درخواست هر یک از سازمانهای بین‌المللی که از سوی مجمع عمومی مجاز به کسب نظر مشورتی باشند، در رابطه با مسائل مربوط به حقوق بین‌الملل، نظریه مشورتی بدهد، نظرات مشورتی دیوان هر چند که الزام‌آور نیستند و ماهیت مشورتی و توصیه‌ای دارند، ولی این نظرات در توسعه حقوق بین‌الملل نقش به‌سزائی دارند. از آن گذشته، همچنانکه از ظاهر امر پیداست، بر نظرات مشورتی دیوان، آثار اجرائی مترتب نیست و جنبه اعلامی دارند، ولی از آنجا که نظر دیوان نوعی تفسیر حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود، ممکن است این نظریه، اساس تصمیمات سازمان درخواست‌کننده نظر مشورتی در یک مورد خاص قرار گیرد که اقدامات اجرائی هم بر آن مترتب باشد. اینجاست که مسأله اجرا و یا عدم اجرای نظرات مشورتی دیوان از سوی کشورها مطرح می‌شود. خودداری افریقای جنوبی از اجرای نظر مشورتی دیوان، در رابطه با افریقای جنوب غربی^۱ (نامیبیا)، در سال ۱۹۶۶، یکی از مواردی است که جامعه بین‌المللی به یاد دارد. خودداری فرانسه و شوروی از اجرای نظر مشورتی دیوان راجع به هزینه‌های سازمان ملل متحد^۲، نوزدهمین اجلاس این سازمان را در سال ۱۹۶۴ فلج کرد (گزارش دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۶۳، ص ۱۵۱) و همچنین نظریه مشورتی دیوان در قضیه صحرای غربی در سال ۱۹۷۵، به مورد اجرا گذاشته نشد (گزارش دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۷۵، ص ۱۲). همچنانکه اشاره شد، نظرات مشورتی دیوان الزام‌آور نیستند، ولی این نظرات معمولاً از سوی متقاضیان آنها مورد قبول واقع می‌گردند و بر اساس آنها عمل می‌شود، به عبارت دیگر، نظرات مشورتی دیوان، متقاضیان آن نظرات را بطور جدی در انجام وظایفشان کمک می‌کند. البته کشورها می‌توانند، جهت الزام‌آور کردن نظرات مشورتی دیوان، قبلاً در ضمن معاهدات و موافقتنامه‌های خود، مقرراتی را درج بکنند، در این صورت، این نوع نظرات لازم‌الاجرا خواهند بود.^۳ به عنوان

۱. افریقای جنوب غربی (نامیبیا) از جمله سرزمینهای تحت سرپرستی جامعه ملل بود که افریقای جنوبی آن را اداره می‌کرد. بعد از تشکیل سازمان ملل متحد و به موجب منشور ممل متحد مقرر شد این سرزمین تحت قیمومیت سازمان ملل متحد دربیاید. کشور افریقای جنوبی از واگذاری آن خودداری کرد و آنرا جزء سرزمین خود قلمداد نمود. در رابطه با وضعیت حقوقی افریقای جنوب غربی (نامیبیا) و صلاحیت سازمان ملل متحد نسبت به آن "دیوان بین‌المللی دادگستری تعداد پنج نظریه مشورتی در تاریخ‌های ۱۹۵۶، ۱۹۵۵، ۱۹۵۰ و ۱۹۷۱ صادر کرده است.

2. Certain Expenses of the United Nations.

۳. برای مثال نگاه کنید به مقررات ماده ۳۰ کنوانسیون عمومی راجع به مزایا و مصونیت‌های ملل متحد (۱۹۴۶) و ماده ۳۲ کنوانسیون، مزایا و مصونیت‌های آژانسهای تخصصی (۱۹۴۷).

مثال، کشورها در ضمن یک معاهده چند جانبه، متعهد می‌شوند، چنانچه در رابطه با مفاد معاهده از سوی مراجع و نهادهای ذی صلاح از دیوان بین‌المللی دادگستری نظریه مشورتی خواسته شود، نظریه دیوان برای آنها الزام‌آور باشد.

مشکل بسیار جدی که دیوان از سال ۱۹۷۰ به بعد با آن مواجه است، عدم حضور کشور طرف دعوی (شور مدعی علیه)، نزد دیوان بین‌المللی دادگستری می‌باشد. حتی اگر کشوری صلاحیت اجباری دیوان را، به موجب بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان، پذیرفته باشد، این امر مانع از آن نمی‌شود که از حضور در نزد دیوان خودداری نماید و این موضوع، همچنانکه بیان شد، یکی از مشکلات بسیار جدی در حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی است که جامعه بین‌المللی در سه دهه اخیر با آن مواجه بوده است. بطور مثال، ایسلند از حضور در نزد دیوان و وارد شدن در جریان دادرسی در پرونده صلاحیت ماهیگیری (گزارش دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۷۴، ص ۳) در سال ۱۹۷۴، خودداری کرد (ریسمن^۱، ۱۹۷۱، ص ۲۱۶ و ۷۱۰-۷۰۶). این روند در پرونده‌های مربوط به آزمایشات سلاحهای هسته‌ای، پرونده فلات قاره دریای اژه، پرونده زندانیان جنگی پاکستان، پرونده دیپلماتها و کارکنان کنسولگری امریکا در تهران و پرونده نیکاراگوئه علیه ایالات متحده امریکا تکرار شد (روزن^۲، همان، ص ۲۰۸).

مشکل دیگری که در رابطه با حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی و رسیدگی به اختلافات بین دولتها در دیوان بین‌المللی دادگستری پیش می‌آید، خاتمه دادن به اعتبار اعلامیه‌های یکجانبه، پذیرش صلاحیت اجباری دیوان، از سوی کشورهایی است که به موجب بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بطور اختیاری صادر کرده‌اند که این امر به دیوان بین‌المللی دادگستری و صلاحیت وی در امر رسیدگی به دعاوی، آسیب جدی وارد می‌کند (روزن، همان). به عنوان مثال، فرانسه بلافاصله بعد از قضیه آزمایش سلاحهای هسته‌ای و دعوی که در دیوان مطرح شد، اعلامیه خود مبنی بر قبول صلاحیت اجباری دیوان را بی اعتبار اعلام کرد (همان). امریکا در سال ۱۹۸۶، بعد از صدور حکم دیوان، در قضیه نیکاراگوئه، اعلامیه خود را در رابطه با قبول صلاحیت اجباری دیوان، خاتمه یافته تلقی نمود (همان). این وضعیت ملال انگیز، علیرغم اینکه طرفین دعوی بر مبنای رضایت خود، صلاحیت دیوان را پذیرفته باشند، در هر دعوی ممکن است پیش بیاید.

1. Reisman.
2. Rosenne.

قابل ذکر است که مشکل عدم پذیرش احکام دیوان، بیشتر در مواردی که قدرتهای بزرگ در آن به نحوی درگیر هستند و حکم علیه آنها یا کشورهای هم پیمان آنها صادر شده باشد خودش را نشان می دهد و علت آن را هم باید در سیستم اجرائی که در منشور ملل متحد برای اجرای احکام دیوان مقرر شده جستجو کرد (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: ریسمن، همان، ص ۶۱۰).

ارزیابی مقررات منشور ملل متحد راجع به احکام دیوان

به موجب بند ۲ ماده ۲ منشور ملل متحد، اعضاء ملل متحد متعهد هستند، تمام الزامات ناشی از منشور ملل متحد را تا جائیکه به آنها مربوط می شود با حسن نیت اجرا نمایند. از سوی دیگر ماده ۲۴ منشور مقرر می دارد:

«به منظور تأمین، اقدام سریع و مؤثر از طرف ملل متحد، مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به شورای امنیت واگذار می کنند و موافقت می نمایند که شورای امنیت در اجرای وظایفی که بموجب این مسئولیت بر عهده دارد، از طرف آنها عمل نماید.»

بر اساس ماده ۲۵ منشور، تمام اعضاء ملل متحد قبول نموده اند که تصمیمات شورای امنیت را که در چارچوب منشور اتخاذ می شود، پذیرفته و مورد عمل قرار دهند. شورای امنیت در چارچوب فصل ششم، می تواند هر اختلاف یا موقعیتی را که ممکن است به اختلاف بین‌المللی منجر شود، به موجب ماده ۳۸ منشور، مورد ارزیابی قرار بدهد و مشخص نماید که آیا ادامه این وضعیت ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد یا خیر؟ اگر شورا به این نتیجه برسد که بقاء این وضعیت ممکن است برای صلح و امنیت بین‌المللی مخاطره انگیز باشد، در این صورت می تواند توصیه نامه مناسبی را برای حل و فصل اختلاف همراه با شیوه‌های مناسب صادر نماید.

بعد از ذکر این مقدمه کوتاه، ذیلاً جایگاه احکام دیوان بین‌المللی دادگستری در منشور ملل متحد و نقش شورای امنیت در اجرای آن احکام، مورد بررسی قرار می گیرد. در منشور ملل متحد، احکام دیوان نسبت به طرفین دعوی الزام آور شناخته شده است. در بند ۱ ماده ۹۴ منشور آمده است:

«هر یک از اعضاء ملل متحد متعهد می شود که تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری را در هر دعوی که طرف آن باشد اجرا نماید.»

الزام ناشی از این ماده، متوجه دولتهای عضو ملل متحد بوده و کشورهای غیر عضو را

شامل نمی‌شود، ولی بند ۲ ماده ۳۵ اساسنامه دیوان، برای تسری دادن این الزامات به کشورهای غیر عضو ملل متحد، قائل به رعایت یک سری شرایطی است که از سوی شورای امنیت تعیین می‌گردد.

شورای امنیت نیز طی قطعنامه ای در اکتبر سال ۱۹۴۶، اعلام نمود که کشورهای غیر عضو ملل متحد اگر بخواهند حق مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری را داشته باشند، باید قبلاً طی اعلامیه ای صلاحیت دیوان را بر اساس منشور ملل متحد، شرایط اساسنامه و مقررات دیوان را پذیرفته و متعهد بشوند با حسن نیت تصمیمات دیوان را اجرا نمایند و همچنین الزامات ناشی از ماده ۹۴ منشور ملل متحد را بپذیرند. نتیجه اینکه، نه تنها کشورهای عضو ملل متحد حق مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری جهت حل و فصل اختلافات بین‌المللی را دارند بلکه کشورهای غیر عضو هم با رعایت شرایط مقرر شده توسط شورای امنیت، چنین حقی را خواهند داشت.

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر کشوری جهت حل و فصل اختلاف خود با کشور دیگری، به دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه کند و دیوان نیز پس از رسیدگی های لازم، حکمی صادر نماید ولی کشوری که حکم علیه آن صادر شده، از پذیرش و اجرای حکم خودداری کند، در منشور ملل متحد چه مکانیزمی در جهت حمایت از کشوری که حکم به نفع آن صادر شده، وجود دارد؟

بند ۲ ماده ۹۴ منشور ملل متحد، در پاسخ به سؤال طرح شده مقرر می‌دارد:

« اگر هر یک از طرفین دعوی از اجرای الزامات ناشی از حکم صادره از دیوان بین‌المللی دادگستری خودداری نماید، طرف دیگر می‌تواند به شورای امنیت متوسل شود، شورای امنیت نیز می‌تواند، در صورت ضرورت، توصیه نامه‌هایی صادر بکند، یا تصمیماتی را جهت اجرای حکم دیوان اتخاذ نماید.»

از مقررات این ماده چنین استنباط می‌شود که شورای امنیت در اجرای مفاد این ماده می‌تواند، توصیه نامه صادر کند و یا در چارچوب فصل هفتم منشور، دست به اقدامات اجرائی بزند. این امر به مصلحت اندیشی و صلاح دید شورای امنیت بستگی دارد. اگر توصیه نامه صادر بکند، می‌توان چنین تلقی کرد که شورا نمی‌خواسته به حکم دیوان قوت بخشیده و کشور خودداری کننده از اجرای حکم را ملزم به اجرا نماید، بلکه نظرش این بوده که آن کشور را به اجرای حکم توصیه نماید، چه آن کشور آن توصیه را بپذیرد یا نه. ولی وقتی تصمیم بگیرد که دست به اقدامات اجرائی بزند، نظر شورا این بوده که به حکم دیوان قوت بخشیده و کشور متمرّد از اجرا را مجبور به اجرای حکم دیوان نماید.

چنین تفسیری از بند ۲ ماده ۹۴ منشور، با مفاد مقررات ماده ۵۹ اساسنامه دیوان که همه احکام دیوان را الزام‌آور می‌داند مغایر خواهد بود و علاوه بر آن این چنین تفسیری، مقررات بند ۱ ماده ۹۴ منشور را از درون بی‌محتوی خواهد کرد، چرا که با تبدیل آن حکم به یک نظریه مشورتی، اعتبار حکم را مخدوش می‌کند. بنابراین، هر اقدام یا تصمیمی که از سوی شورای امنیت اتخاذ شود، حتما باید در جهت تقویت حکم دیوان و الزام و اجبار کشور متهم بوده باشد.

ولی با توجه به این حقیقت که شورای امنیت یک ارگان سیاسی است، حق وتو کشورهای عضو دائم شورای امنیت، باعث شده است که به سختی بتوان نقش مؤثر و معنی داری را برای این شورا در راستای اجرای احکام دیوان تصور کرد. از آن گذشته، نقش شورای امنیت، در صورتیکه یکی از اعضای دائم شورای امنیت، کشور بازنده در پرونده مطروحه باشد، کاملا بی‌رنگ و بی‌اثر می‌شود. علیرغم نص صریح منشور بر اینکه «در مورد تصمیماتی که به موجب مندرجات فصل ششم و بند سوم از ماده ۵۲ اتخاذ می‌شود، طرف دعوی از دادن رأی خودداری خواهد کرد»^۱. فشارهای وارد بر شورای امنیت از سوی همان عضوی که از شرکت در تصمیم‌گیری محروم شده و یا از طرف هم‌پیمانان پر قدرت آن، شورای امنیت را از اجرای صحیح حکم دیوان که علیه یکی از اعضای دائم شورا صادر شده باز می‌دارد، و اگر هم شورای امنیت، تصمیم‌گیری در چارچوب فصل هفتم را ضروری بداند، قطعاً حق وتو عضو دائم شورای امنیت که طرف دعوی می‌باشد، مانع از تصمیم‌گیری در شورا خواهد شد. به عنوان مثال:

در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶، در پرونده نیکاراگوئه، دیوان علیه امریکا حکم صادر کرد و به جهت امتناع امریکا از اجرای آن حکم، موضوع بنا به تقاضای نیکاراگوئه، دوبار در شورای امنیت مطرح شد: الف - نیکاراگوئه برای بار اول در ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۸۶ به شورای امنیت متوسل شد و شورا پس از بحث و مذاکره در اجلاس‌های ۲۷۰۰ تا ۲۷۰۴ بین ۲۹ و ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۶، پیش‌نویس تسلیمی از سوی نیکاراگوئه را به دلیل مخالفت امریکا مورد تصویب قرار نداد. ب - نیکاراگوئه مجدداً در اکتبر ۱۹۸۶ درخواست خود را از شورا تکرار کرد و بعد از

۱. بند ۳ ماده ۲۷ منشور ملل متحد مقرر می‌دارد:

تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل، با رأی مثبت نه (۹) عضو که شامل آراء تمام اعضای دائم باشد، اتخاذ می‌گردد. به این شرط که در مورد تصمیماتی که بموجب مندرجات فصل ششم و بند سوم از ماده ۵۲ اتخاذ می‌شود، طرف دعوی از دادن رأی خودداری خواهد کرد.

بحث و مذاکره در اجلاس‌های ۲۷۱۵ تا ۲۷۱۸ بین ۲۱ و ۲۸ اکتبر، امریکا مجدداً با رأی منفی خود مانع از پذیرش قطعنامه‌ای در این زمینه شد.^۱

البته اگر کشورهای بزرگ هم طرف دعوی و بازنده در پرونده ای نباشند، هنوز هم جای شک هست بر اینکه شورای امنیت بتواند به خوبی به وظایف خودش عمل بکند، زیرا تصمیمات شورای امنیت ماهیت سیاسی دارند و همواره از روابط سیاسی موجود در جامعه جهانی تأثیرپذیر می‌باشند.

بنا به تفسیری، برای اجرای احکام دیوان، اقداماتی که شورای امنیت می‌تواند انجام بدهد، به فصول ششم و هفتم منشور محدود می‌شود. طبق این تفسیر، تا زمانی که اختلاف بین دو کشور و ادامه آن، صلح و امنیت جهانی را به مخاطره نینداخته باشد، حل و فصل چنین اختلافی در صلاحیت طرفین دعوا است و نیازی به دخالت شورای امنیت یا سازمانهای بین‌المللی دیگر نیست. اما چنانچه این اختلاف بقاء صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید بکند، شورای امنیت می‌تواند طرفین دعوا را به انجام روشهایی که مورد قبول طرفین باشد، برای حل و فصل اختلافشان توصیه نماید (ماده ۳۶ منشور) و چنانچه اختلاف دو کشور از موقعیت حادی برخوردار باشد، به گونه ای که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید یا نقض بکند، در این صورت شورای امنیت در اجرای فصل هفتم منشور، دست به اقدامات اجرائی می‌زند (روزن، همان، ص ۲۵۲ و ریسمن، همان، ص ۱۹).

تفسیری دیگر از مقررات بند ۲ ماده ۹۴ منشور وجود دارد که بر اساس آن شورای امنیت می‌تواند، بدون توجه به سایر مقررات منشور، در جهت قوت بخشیدن به آراء صادره از سوی دیوان، اعم از اینکه با صلح و امنیت بین‌المللی ارتباط داشته باشد یا نه، اقدامات لازمه را انجام بدهد. به عبارت دیگر، در این نوع برداشت از مقررات فوق، برای شورا، یک وظیفه مستقل را در نظر می‌گیرند که بایستی در ارتباط با احکام دیوان اعمال نماید. در این رابطه، نماینده شوروی (سابق)، در جریان تهیه متن نهایی منشور، استدلال کرد که مقررات بند ۲ ماده ۹۴ منشور وظیفه مستقلی را برای شورای امنیت در نظر گرفته است که علاوه بر وظایف مقرر، در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد، و بر این اساس، شورای امنیت، دارای اختیاراتی است که ممکن است هیچ ارتباطی با صلح و امنیت بین‌المللی نداشته

۲. در خصوص توسل نیکاراگوئه به شورای امنیت برای اجرای حکم و نحوه اقدام شورای امنیت، رجوع شود به: روزن، همان ص ۲۶۹.

باشد (ریسمن، همان).

تفسیر اخیر منطقی‌تر بنظر می‌رسد، چراکه اگر بند ۲ از ماده ۹۴ منشور چنین وظیفه ای را هم برای شورا مقرر نمی‌کرد، شورا به موجب مقررات فصل‌های ششم و هفتم وظیفه دارد، هرکجا که صلح و امنیت بین‌المللی مورد تهدید قرار بگیرد و یا نقض شود، اقدامات لازمه را انجام دهد و نیایستی منتظر شکایت طرف دعوی باشد. لذا بنظر می‌رسد وظایف و اختیاراتی که در بند مذکور بر عهده شورا گذاشته شده است، علاوه بر وظایف حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد.

با نگاهی به تاریخ گذشته و سابقه طولانی شورای امنیت، صرف نظر از تفسیرهای فوق، به جرأت می‌توان گفت که این شورا بطور کلی در امر اجرای احکام دیوان خیلی ضعیف عمل کرده است و در هر کجا هم که خواسته است اقدامی بکند، نتیجه‌ای حاصل نشده است. به عنوان مثال، در قضیه نیکاراگوئه که اقدام شورا بی‌نتیجه ماند. این وضعیت موجب می‌شود که طرف دعوی خود در پی یافتن راه حل مناسب و مؤثر جهت الزام کشور بازنده به پذیرش و اجرای احکام دیوان برآید. یکی از این راه‌حل‌ها، توسل به اصل «خودیاری» است. انگلستان بعد از صدور حکم دیوان، در پرونده کانال کورفو و عدم اجرای آن توسط آلبانی به این اصل متوسل شد. خودیاری می‌تواند در قالب فشارهای دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی اعمال گردد.

دکترین خودیاری (Self - help)

یک کشور حق دارد که به منظور تضمین پذیرش و اجرای تصمیم دیوان از سوی طرف دعوی خود، تا جائیکه با حقوق بین‌الملل منافات نداشته باشد، اقداماتی را انجام دهد که این اقدامات را به اصطلاح خودیاری می‌نامند.

یکی از آثار عقلی و منطقی‌تر از کشور از اجرای حکم دیوان، آن است که کشوری که حکم به نفع آن صادر شده، به ابزارهایی برای اجرای حکم و رسیدن به حقوقی که در حکم دیوان برای آن معین شده است، دست بزنند. دکترین خودیاری، به کشور زیان دیده این اجازه را می‌دهد که در چهار چوب حقوق بین‌الملل اقداماتی را که در جهت اجرای حکم دیوان و به دست آوردن حقوق خود ضروری می‌داند، انجام بدهد.

اقدام به خودیاری، می‌تواند در شکل مقابله به مثل (Retortion)، معارضه به مثل یا اقدام تلافی‌جویانه (Reprisal) صورت گیرد. اقدام به خودیاری اگر فی‌النبسه با حقوق بین‌الملل مغایرت نداشته باشد، ولی در ارتباط با کشور طرف مقابل یک رفتار غیر دوستانه و

زیان آور تلقی شود، مقابله به مثل نامیده می‌شود و از نظر حقوق بین‌الملل نیز به عنوان وسیله ای برای اجرای حکم دیوان قابل توجیه است. نمونه‌هایی از آن، قطع روابط دیپلماتیک و اخراج یا کنترل خارجیان را شامل می‌گردد. اگر عملی فی‌الذمه اقدامی برخلاف موازین بین‌الملل بوده باشد و توسط یک دولت در مقابل یک عمل غیر قانونی دولت دیگر اعمال گردد، اقدام تلافی جویانه نامیده می‌شود. در قابل قبول بودن اینگونه اقدام، موضوع، محل اختلاف می‌باشد. ولی بنظر می‌رسد در مقابل استمرار عمل خلاف کشوری، توسل به این شیوه نیز از نظر حقوق بین‌الملل قابل توجیه باشد. با این حال، تهدید به استفاده از نیروی نظامی به عنوان وسیله‌ای برای تضمین اجرای احکام دیوان یا هر محکمه بین‌المللی دیگر تحت عنوان معارضه به مثل یا دفاع مشروع، از نظر منشور ملل متحد مورد قبول واقع نمی‌شود. چراکه بند ۴ ماده ۲ منشور، همه کشورها را موظف می‌داند که در روابط بین‌المللی، از توسل به زور یا تهدید به استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها خودداری نمایند. ماده ۵۱ منشور، صرفاً زمانی استفاده از زور نظامی را به عنوان خودیاری (چه به صورت فردی و چه به صورت دسته جمعی) مشروع می‌داند که حمله نظامی علیه کشوری صورت گرفته و مجامع ذیصلاح بین‌المللی هنوز فرصت اقدام پیدا نکرده باشند. در نتیجه برای اجرای حکم دیوان، هیچگونه مجوزی از نظر حقوق بین‌الملل وجود ندارد که کشور زیان دیده به استناد آن بتواند برای تضمین اجرای حکم دیوان، به اقدامات نظامی دست بزند. بر اساس منشور، متوسل شدن به اقدامات نظامی علیه کشوری، در صلاحیت شورای امنیت و بعضاً مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌باشد و در روابط بین دولتها، اصل «عدم توسل به زور» حاکم است (برانلی،^۱ ۱۹۶۳، ص ۳۴۷).

در دعوی آمریکا علیه ایران، در حالیکه دیوان در حال رسیدگی به پرونده بود، آمریکا دست به اقدام نظامی علیه ایران زد و آن را شکلی از خودیاری تلقی نمود. دیوان در مقابل این اقدام آمریکا، صریحاً مخالفت خود را ابراز و اعلام نمود که دیوان این گونه اقدامها را مخالف حقوق بین‌الملل و خارج از چارچوب دکترین خودیاری می‌داند (گزارش دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۸۰، ص ۴۳، پاراگراف ۹۳).

در قضیه کانال کورفو، انگلیس مدعی شد که نیروهای انگلیسی به این دلیل وارد آبهای تحت حاکمیت آلبانی شده‌اند که قصد داشته‌اند جهت سهولت در امر رسیدگی به پرونده

انگلیس علیه آلبانی در دیوان تامین دلیل بکنند. محکمه این استدلال را رد کرد و مدعی شد که خودداری نمی‌تواند موضوع تجاوز به سرزمین یا قلمرو دولت دیگری و مداخله در امور داخلی آن را توجیه بکند، چرا که احترام به حاکمیت سرزمینی، از پایه‌های اساسی روابط بین‌المللی است (گزارش دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۴۹، ص ۳۵).

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که آیا عدم اجرای حکم دیوان از سوی کشوری که حکم به ضرر او صادر شده، می‌تواند به عنوان تجاوز تلقی شود؟

در کنفرانس سانفرانسیسکو، در سال ۱۹۴۵، پیشنهادهایی از سوی نماینده بولیوی ارائه شد که در صورت تصویب آن، عدم اجرای حکم دیوان به منزله تجاوز در نظر گرفته می‌شد. ولی علیرغم بحث‌های مفصل و نظرات موافق، در متن نهایی منشور ملل متحد به این موضوع اشاره نشده است (اسناد کنفرانس سازمان ملل متحد^۱، ۱۹۴۵، ص ۵۷۹).

کمیسیون حقوق بین‌الملل هم در جریان تدوین، تعریف تجاوز پیشنهاد مشابهی را مبنی بر متجاوز تلقی شدن کشور متهم از اجرای حکم ارائه کرد (یپیز^۲، ۱۹۵۱، ص ۲۱). ولی وقتی که تعریف تجاوز به قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ ضمیمه شد، به این مطلب اشاره نشده بود. تا کنون هم در هیچ سند بین‌المللی عدم اجرای حکم دیوان را تجاوز تلقی ننموده‌اند.

نتیجه

حقیقت این است که عدم پذیرش احکام دیوان از سوی کشور بازنده، موجب کاهش اعتبار موضوع «حل و فصل قضایی» بعنوان وسیله ای جهت حل و فصل اختلافات بین‌المللی می‌گردد، و این امر بر موقعیت دیوان بین‌المللی دادگستری نیز تاثیر منفی می‌گذارد. اعتماد کشورها را نسبت به دیوان سست می‌کند و بیهوده بودن تصمیمات دیوان را آشکار می‌سازد. با این حال، جهت جلب اعتماد کشورها نسبت به حل و فصل قضایی اختلافات بین‌المللی، ضرورت دارد یک مکانیزم بین‌المللی کارآمد برای اجرای احکام دیوان ابداع شود.

در شرایط فعلی که صلاحیت دیوان به طور اختیاری از سوی دولتها پذیرفته می‌شود و از

1. Documents of the United Nations Conference.
2. Yepes.

سوی دیگر با فقدان ضمانت اجرایی قوی و مطمئن برای اجرای احکام و تصمیمات دیوان، با توجه به پدیده حق و تو برای اعضای دائم شورای امنیت، مشکل است که بتوان یک راه حل کامل و کارآمدی برای حل مشکل عدم پذیرش و اجرای احکام دیوان پیشنهاد داده شود. فقدان یک نهاد بین‌المللی با وظایف فراملی و عام‌الشمول، جهت حفظ حقوق و نظم بین‌المللی، بویژه جهت اجرای تصمیمات و احکام دیوان بین‌المللی دادگستری و سایر محاکم بین‌المللی، از جمله عواملی است که کشورها را به عدم پذیرش و اجرای تصمیمات دیوان ترغیب می‌کند. بدون شک وجود چنین نهادی تا حدودی راه حل و چاره ساز نارسایی فعلی در رابطه با اجرای تصمیمات دیوان خواهد بود، هر چند که ممکن است این توقع یک توقع آرمانی باشد. لذا تا رسیدن به آن مرحله، یعنی داشتن یک نهاد بین‌المللی و فراملی جهت تضمین اجرای احکام و تصمیمات دیوان و سایر محاکم بین‌المللی، کشورها باید به تعهدات بین‌المللی خودشان بر اساس اصل «الزام‌آور بودن قراردادها»^۱ احترام بگذارند و از احکام دیوان که ناشی از تعهدات بین‌المللی است تبعیت نکنند. تبعیت از قواعد و مقررات حقوقی، نه تنها در شعار و حرف بلکه در عمل نیز باید تحقق پیدا کند و این عملی نیست جز با ارجاع دعوی به دیوان و پذیرش و اجرای احکام صادره از سوی دیوان توسط طرفین دعوی.

ابداع هر گونه مکانیزم جدید یا بهبود سیستم موجود برای اجرای احکام دیوان، به یک اراده سیاسی قوی کشورها نیاز دارد که ممکن است اصلاً حاصل نشود. درست است که سازمان ملل متحد و دیگر سازمانهای بین‌المللی در توسعه حقوق بین‌الملل نقش اساسی دارند، ولی در نهایت همه اینها به خواست و اراده کشورها بستگی دارد. از آن گذشته، این امر به یک جریان برنامه‌ریزی شده و دراز مدت نیاز دارد.

در دعاوی مالی، تاسیس صندوق ویژه‌ای توسط طرفین دعوی، برای تضمین اجرای حکم صادر شده از سوی دیوان، شیوه بسیار مطمئن و ساده‌ای است که می‌تواند تا حد وسیعی از مشکل فعلی، در رابطه با عدم پذیرش و اجرای حکم دیوان کم بکند. بدین ترتیب که، وقتی دو یا چند کشور با هم توافق می‌کنند تا اختلافات مالی خود را از طریق دیوان حل و فصل نمایند، توافق بنمایند که صندوق ویژه ای تاسیس کرده و هر کدام از طرفین دعوی مبلغی را به عنوان تضمین اجرای حکم دیوان در آن صندوق واریز نمایند. تا بعد از صدور حکم محکوم، از محل موجودی صندوق برداشت و به ذیحق پرداخت شود. البته این راه حل در

صورتی ممکن خواهد شد که طرفین دعوی طی موافقتنامه ای دیوان را مرجع حل اختلاف تعیین کرده باشند. بدیهی است، چنانچه صلاحیت دیوان، نه از طریق موافقتنامه (*compromise*)، بلکه از طرق دیگری، از قبیل اعلامیه یکجانبه پذیرش صلاحیت اجباری دیوان، احراز شده باشد، امکان تاسیس چنین صندوقی با مشکل مواجه خواهد شد. نمونه چنین صندوقی را در جریان دعاوی داوری ایران و آمریکا، می‌توان مشاهده کرد که در پی موافقتنامه الجزایر، در سال ۱۹۸۱، تشکیل شد (برای اطلاع بیشتر ر.ک به: اعلامیه‌های الجزایر^۱، ۱۹۸۱، ص ۴۱۸ و کارون^۲، ۱۹۹۰، ص ۱۰۶-۱۰۵).

در برخی موارد هم بی رغبتی به اجرای احکام دیوان، ممکن است از ماهیت موضوع حکم ناشی شود. به طور مثال، در احکامی که موضوع آن، تعیین سرحدات مرزی در مناطق مورد اختلاف طرفین دعوی می‌باشد، خود مقوله تعیین خطوط مشخص مرزی، با مشکلات و پیچیدگی‌هایی همراه است که اجرای حکم را تحت تاثیر قرار داده و آن را با تاخیر مواجه ساخته و یا منتفی می‌نماید. که در چنین مواردی کمک خواستن از خود دیوان، یا سازمان ملل متحد و یا دیگر سازمانها و نهادهای بین‌المللی، می‌تواند طرفین دعوا را در اجرای حکم یاری نماید. نمونه این اقدام را در دعوی بورکینافاسو علیه مالی در سال ۱۹۸۷، می‌تون مشاهده نمود. در این پرونده، طرفین دعوی از دیوان طی موافقتنامه‌ای درخواست کردند که ضمن صدور حکم در جهت حل و فصل اختلافات ارضی آنها، برای اجرای حکم نیز، سه نفر کارشناس را تعیین بکند و این کارشناسان آنها را در اجرای حکم یاری کنند. دیوان نیز اجابت چنین درخواستی را مغایر با حقوق بین‌الملل بویژه اساسنامه و نظامنامه خود نیافت و در نتیجه کارشناسی را در این زمینه، تعیین نمود (گزارش دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۸۶، ص ۶۴۸) و یا در دعوی چاد علیه لیبی در سال ۱۹۹۴، طرفین دعوی بعد از صدور حکم از سوی دیوان، با هم توافق کردند که یک تیمی از سازمان ملل متحد، بر اجرای حکم دیوان نظارت داشته باشد.

در نتیجه از دبیرکل سازمان ملل متحد خواستند تا در این مورد همکاری نماید. موضوع در شورای امنیت مطرح شد و طی قطعنامه‌ای شورای امنیت به دبیرکل سازمان اجازه داد که یک تیم ناظری را به منطقه مورد نظر اعزام نماید^۳. در نتیجه در شرایط فعلی، علاوه بر

1. The Declavation of Algeria.

2. Caron.

3. See: 47 SCOR Sup April – Jun 1994 (S/1994/402/424, 432, 512, 672).

ضمانت اجرایی که در ماده ۹۴ منشور ملل متحد، برای اجرای تصمیمات و احکام دیوان در نظر گرفته شده که در شرایط عادی می‌تواند در حد خودش کارآمد باشد، توان اقتصادی و سیاسی کشوری که حکم به نفع او صادر شده و نیز میزان همکاری کشور و یا کشورهای ثالث، از جمله عواملی است که می‌تواند در اجرای حکم مؤثر باشد. علاوه بر آن همکاری دیوان بین‌المللی دادگستری و سازمانهای بین‌المللی، با لحاظ توافق طرفین دعوی، در اجرای حکم دیوان، از ابزارهای دیگری است که در موارد خاص قابل دسترسی می‌باشند. در کنار این روشها، متوسل شدن به سازمانهای منطقه‌ای هم می‌تواند در جهت وادار کردن کشور متمرّد از اجرای حکم دیوان، کارساز باشد، چرا که اگر کشورهای طرف دعوی هر دو متعلق به یک منطقه جغرافیایی خاص باشند، حفظ حیثیت سیاسی در منطقه برای آنها از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و حاضر نخواهند بود که براحتی اعتبار خود را در منطقه لکه دار نمایند و به همین جهت، اجرای حکم دیوان را علی‌رغم بار مالی یا سیاسی آن، به مطرح شدن به عنوان ناقص حقوق بین‌الملل در منطقه ترجیح می‌دهند.

مأخذ

- 1- Brownlie, I; International law and the Use of Force by States (Oxford, Oxford University Press, 1963).
- 2- Caron, David, D; the Nature of the Iran – United State claims Tribunal and the Evolving Structure of International Dispute Resolution; AJIL; No. 84, 1990.
- 3- Document of the United Nations Conference on International Organization (the San fremsisco Conference, No. 3, 1945).
- 4- International Law Materials; No. 24, 1985.
- 5- Reisman, M.W; Nulity and Revision: the Review and Enforcemant of International Judgements and Awards (New Haven and London, Yale University Press, 1971).
- 6- Rosenne, Shabtai; the Law and Practice of the International Court (the Hague / Boston / London, Martinus Nijhoff Publishers, 1997).
- 7- Starke, J. G; Introduction to International law (10 ed: Kent, Butterworth & Co. Ltd., 1989).
- 8- The Declareation of the Government of the Democratic and Popular Republic of Algera of 1981; AJIL; No. 75, 1981.
- 9- Yepes, J.M; Determination of the Aggressor; Yearbook of the International law Comission; No II (A/CN. 4/ L.7, 30 may 1951) 21.

گزارش‌های دیوان بین‌المللی دادگستری

- 1- Corfu Channel Case; ICJ Rep, 1949
- 2- The Fisheries Jurisdiction Case; ICJ Rep, 1947.
- 3- US Diplomatic and Consular Staff in Tehran; ICJ Rep, 1984.
- 4- Military and Parmilitary Activities in and ajainst Nicorajua Case; ICJ Rep, 1986.
- 5- Anglo – Irainian Oil Co Case; ICJ Rep, 1951.
- 6- Nuclear Tests Cases; ICJ Rep, 1973.
- 7- ICJ Rep, 1984.
- 8- Aegean Sea Continental Shelf Case; ICJ Rep, 1979.
- 9- USA v. Iran; ICJ Rep, 1979.
- 10- Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide Case; ICJ Rep, 1993.
- 11- Certain Expenses of the United Nations Article 17, Paragraph 2

of the Charter; ICJ Rep, 1962.

12- ICJ Rep, 1975.

13- ICJ Rep, 1974.

14- ICJ Rep, 1978.

15- ICJ Rep, 1973.

16- ICJ Rep, 1980.

17- ICJ Rep, 1986.